اَلدَّرسُ الرَّابِعُ

هٰـذَا الَّـذِي تَعْـرِفُ البَطْحَـاءُ وَطْأَتَـهُ — وَ البَيْـتُ يَعْرِفُـهُ وَ الْحِـلُّ وَ الحَـرَمُ
هٰـذَا ابْـنُ خَيْـرِ عِبَـادِ اللّٰـهِ كُلِّـهِم — هٰـذَا التَّقِـيُّ النَّقِـيُّ الطَّـاهِرُ العَلَـمُ
وَ لَـيْسَ قَوْلُـكَ: مَـنْ هٰـذا ؟ بِضَـائِرِهِ — اَلْعُـرْبُ تَعْـرِفُ مَـنْ أَنكَـرْتَ وَ الْعَجَـمُ

این کسی است که سرزمین مکّه قدمگاهش را می‌شناسد. و خانهٔ [خدا] ومردم بیرون و محدودهٔ احرام، او را می‌شناسند.
این فرزندِ بهترینِ همهٔ بندگان خداست. این پرهیزگارِ پاکِ پاکیزهٔ بزرگ قوم است.
و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو انکار کردی[۳۷] می‌شناسند.

اَلْفَرَزْدَقُ

اَلْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعَراءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ. وُلِدَ فِي مِنطقَةٍ بِالْكُوَيتِ الحَالِيَةِ،[۳۸] عامَ ثَلَاثَةٍ وَ عِشْرِينَ بَعْدَ الْهِجرَةِ، وَ عاشَ بِالْبَصرَةِ.

فرزدق از شاعران روزگار اموی است. او در منطقه‌ای در کویت کنونی(فعلی) به سال ۲۳ هجری متولّد شد، و در بصره زیست.

جاء بـ : آورد

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جاءَ بِهِ أَبوهُ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ ، فَسَأَلَهُ الْإِمامُ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ وَلَدِهِ؛ فَقالَ: «هٰذَا ابْنِي يَكادُ يَكونُ شاعِراً عَظِيماً».

روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلامُ آورد، و امام دربارهٔ پسرش از او پرسید؛ و او گفت: این پسرم است که نزدیک است که شاعری بزرگ شود.

فَقالَ الْإِمامُ عَلَيْهِ السَّلامُ لِوالِدِهِ: «عَلِّمْهُ الْقُرآنَ».

پس امام درود بر او باد به پدرش گفت: به وی قرآن بیاموز.

مفعول — مفعول مطلق تأکیدی

فَعَلَّمَهُ الْقُرآنَ تَعلِيماً؛ ثُمَّ رَحَلَ[۳۹] الْفرزدَقُ إِلىٰ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشّامِ، وَ مَدَحَهُمْ وَ نالَ جَوائِزَهُم.

پس (پدر فرزدق) به او قرآن را قطعاً آموخت (یاد داد)؛ سپس نزد خلفای بنی امیه در شام رفت، و آن‌ها را مدح کرد و بر جایزه‌هایشان دست یافت(جوایزشان را بدست آورد).

مفعول — معادل ماضی استمراری

كانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبّاً لِأَهْلِ البَيتِ عَلَيْهِم السَّلامُ ؛ وَ كانَ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِندَ خُلَفاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛ وَلٰكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَـمَّا حَجَّ هِشامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ فِي أَيّامِ أَبِيـهِ.

فرزدق دوستدار اهل بیت درود برآنها باد بود؛ و دوستی‌اش را نزد خلفای بنی امیّه پنهان می‌کرد؛ ولی وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.

---

[۳۷] ناشناخته شمردی
[۳۸] حالیًا / حالاً : في الوقت الحالي ، الآن
[۳۹] رَحَلَ : - عن المكان: از آن جای رفت/ - الی الْمَكَانِ : به آن جای درآمد/ - البلادَ : در کشور به مسافرت پرداخت و از جائی به جای دیگر رفت
«هٰذَا ابْنِي يَكادُ يَكونُ شاعِراً عَظِيماً». این پسرم می‌باشد که نزدیک است که شاعری بزرگ شود.
فَعَلَّمَهُ الْقُرآنَ تَعلِيماً: به او به خوبی قرآن را آموخت

فَطافَ هِشامٌ وَ لَمّا وَصَلَ إلَى الْحَجَرِ لَمْ يَقْدِرْ أنْ يَسْتلِمَهُ لِكَثْرَةِ الازْدِحامِ، فَنُصِبَ[40] لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيهِ جُلوسَ الْأُمَراءِ يَنْظُرُ إلَى النّاسِ وَ مَعَهُ جَماعَةٌ مِنْ كِبارِ[41] أَهْلِ الشّامِ[42].

پس هشام طواف کرد و وقتی به حجرالاسود رسید، نتوانست که آن را بخاطر شلوغی زیاد (کثرت و ازدحام جمعیّت) مسح کند. پس منبری برایش نصب شد، مانند فرمانروایان روی آن (بر آن) نشست (جلوس نمود) درحالی که به مردم می‌نگریست و گروهی از بزرگان اهلِ شام همراهش بودند.

فَبَيْنَما يَنْظُرُ إلَى الْحُجّاجِ، إذْ جاءَ زَيْنُ الْعابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَطافَ بِالْبَيْتِ طَوافَ الْأَعاظِمِ، فَلَمّا وَصَلَ إلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النّاسُ جانِباً، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلاماً سَهْلاً.

پس در حالی که به حاجیان می نگریست، ناگهان زین العابدین(امام سجاد) درود بر او باد آمد، و مانندِ بزرگان خانهٔ [خدا] را طواف کرد، و هنگامی که به حجرالاسود رسید، مردم به کناری رفتند، و [او]آن را به آسانی مسح کرد.

فَقالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشّامِ: مردی از اهل شام گفت:

«مَنْ هٰذَا الَّذي قَدْ سَمَحَ النّاسُ لَهُ بِاسْتِلامِ الْحَجَرِ!؟»

«این کیست که مردم به او اجازهٔ دادند که حجرالاسود را مسح کند؟!»

خافَ هِشامٌ مِنْ أنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشّامِ وَ يَرْغَبوا فيهِ رَغبَةَ الْمُحِبّينَ؛ فَقالَ: «لا أعْرِفُهُ».

هشام ترسید از اینکه اهل شام او را بشناسند و مانندِ دوستداران به او علاقه‌مند شوند (تمایل و رغبت پیدا کنند)، پس گفت: « او را نمی‌شناسم.»

وَ كانَ الْفَرَزْدَقُ حاضِراً. و فرزدق حاضر بود.

فَقالَ الْفَرَزْدَقُ: «أنَا أَعْرِفُهُ مَعرِفَةً جَيِّدَةً.» پس فرزدق گفت: «من او را خوب می‌شناسم.»

ثُمَّ أنْشَدَ هٰذِهِ الْقَصيدَةَ إنشاداً رائعاً[43]: سپس این قصیده را به زیبایی سرود:

هٰذَا الَّذي تَعْرِفُ الْبَطْحاءُ وَطْأَتَهُ
وَ الْبَيتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلُّ وَ الحَرَمُ

هٰذَا ابْنُ خَيْرِ عِبادِ اللّهِ كُلِّهِمُ
هٰذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطّاهِرُ الْعَلَمُ

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هٰذا ؟ بِضائِرِهِ
اَلْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنكَرْتَ وَ الْعَجَمُ



[40] نَصَبَ: نصب کرد(متعدی، معلوم)- نُصِبَ: نصب شد(متعدّی، مجهول)
[41] كِبار ≠ صِغار مفردشان كبير ≠ صغير / أكبَر جمعه أكابِر
[42] الشام شامل چهار کشور کنونی : سوریه، لبنان، اردن و فلسطین اشغالی می‌شود.
[43] رائع: عالي ، استثنايي ، زيبا ، باشكوه ، جالب ، باعظمت ، شگرف
أنْشَدَ هٰذِهِ الْقَصيدَةَ إنشاداً رائعاً: سپس این سروده (چکامه) را به گونه‌ای جالب سرود:

این کسی است که سرزمین مکّه قدمگاهش را می شناسد.
و خانهٔ [خدا] ومردم بیرون و محدودهٔ احرام، او را می‌شناسند.

این فرزندِ بهترینِ همهٔ بندگان خداست.
این پرهیزگارِ پاکِ پاکیزهٔ بزرگ قوم است.

و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست.
عرب و غیر عرب کسی را که تو ناشناخته شمردی، می‌شناسند.

اَلْمُعجَم

إذْ جاءَ: ناگهان آمد	**اَلْحِلّ:** بیرون اِحرام	**اَلْعَلَم:** بزرگ‌تر قوم، پرچم
اِسْتَلَمَ الْحَجَرَ: سنگ را مسح کرد	**رَحَلَ ـَ:** کوچ کرد	**اَلْکِبار:** بزرگان «مفرد :اَلْکَبیر»
أَنْکَرَ: ناشناخته شمرد	**رَغِبَ فیهِ ـَ:** به آن علاقه‌مند شد	≠ اَلصِّغار
اَلْبَطْحاء: دشت مکّه	**اَلضّائِر:** زیان رساننده	**مَدَحَ ـَ:** ستود
بَیْنَمَا: در حالی که	**طافَ ـُ:** طواف کرد	**نَصَبَ ـُ:** برپا کرد ، نصب کرد
اَلتَّقیّ: پرهیزگار	(مضارع: یَطوفُ)	**اَلنَّقیّ:** پاک و خالص
جَهَرَ بِـ ـَ: آشکار کرد	**اَلْعُرْب:** عرب	**اَلْوَطْأَة:** جای پا ، گام

حَوْلَ النَّص

أُکْتُبْ جَواباً قَصیراً، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

١- **کَیْفَ کانَ حُبُّ الْفَرَزْدَقِ لِأَهْلِ الْبَیْتِ** عَلَیْهِمِ السَّلامُ **عِنْدَ خُلَفاءِ بَني أُمَیَّةَ؟** وَ کانَ الْفَرَزْدَقُ یَسْتُرُ حُبَّهُ

دوستی فرزدق به اهل بیت درود بر آنها باد نزد خلفای بنی‌امیّه چگونه بود؟ - فرزدق دوستی خود را پنهان می‌کرد.

٢- **مَنْ جاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إلیٰ أَمیرِ الْمُؤمِنینَ** عَلَیْهِ السَّلامُ**؟** - أَبوهُ

چه کسی فرزدق را نزد امیر مومنان آورد؟ - پدرش

٣- **مَتیٰ جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَیْتِ** عَلَیْهِمِ السَّلامُ **؟** - لَمَّا حَجَّ هِشامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ

فرزدق کی دوستی و محبتش را به اهل بیت درود بر آنها باد را آشکار کرد؟ - وقتی هشام بن عبد الملک به حج رفت.

٤- **أَیْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَیْنَ عاشَ؟** - وُلِدَ في مِنطقَةٍ بِالْکُوَیتِ ، وَ عاشَ بِالْبَصرَةِ.

فرزدق کجا متولد شد؟ و کجا زیست؟ - در منطقه‌ای در کویت متولّد شد، و در بصره زیست.

٥- **في أَیِّ عَصْرٍ کانَ الْفَرَزْدَقُ یَعیشُ؟** - في الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.

فرزدق در کدام دوره و عصری زندگی می‌کرد؟ - در دورهٔ اموی

٦- **إلیٰ مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدقُ بِالشّامِ؟** - إلیٰ خُلَفاءِ بَني أُمَیَّةَ

فرزدق نزد چه کسی در شام رفت؟ - نزد خلفای بنی امیه

DaneshSad دانش صد

DaneshSad دانش صد

إعلَموا

اَلْمَفعولُ الْمُطلَقُ

به ترجمهٔ چهار جملهٔ زیر دقّت کنید.

١- اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ.	از خدا آمرزش خواستم.
٢ - اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً.	از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
٣ - اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً صادِقاً.	از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
٤ - اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفارَ الصّالِحينَ.	از خدا مانندِ درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه ای میان دو کلمهٔ «اِسْتَغْفَرْتُ» و «اسْتِغْفار» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
- مصدر«اِسْتِغْفار» در جملهٔ دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید
- نقش کلمهٔ «اِسْتِغْفار» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

- این مصدر در جملهٔ دوم بر انجام فعلِ «اِسْتَغْفَرْتُ» تأکید کرده است.
- به مصدر «اِسْتِغْفار» در جملهٔ دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می‌شود و در ترجمهٔ فارسیِ آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بی‌گمان»، «حتماً»، «قطعاً» و «واقعاً» استفاده می‌کنیم[٤٤].

اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً.
مفعول مطلق تأکیدی

- دو کلمهٔ «صادِقاً» و «الصّالِحينَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟
- گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمهٔ بعد از خودش که صفت یا مضافٌ الیه است، نوعِ انجام گرفتنِ فعل را بیان می‌کند؛ مانند «اِسْتِغْفار» در جملهٔ سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می‌شود.

اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفارَ الصّالِحينَ. اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً صادِقاً.
مفعول مطلق نوعی مضاف الیه مفعول مطلق نوعی صفت

- در ترجمهٔ مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانندِ» استفاده می‌کنیم؛ مثال:
اِنسَحَبَ الْعَدُوُّ انْسِحابَ الْخائِفينَ. دشمن مانندِ ترسوها عقب‌نشینی کرد.
- در ترجمهٔ مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمهٔ مفعول مطلق نیست؛[١] مثال:
تَجْتَهِدُ الْأُمُّ لِتَربيَةِ أَوْلادِها اجْتِهاداً بالِغاً. مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.
اِسْتَغْفَرْتُ اللّٰهَ اسْتِغْفاراً صادِقاً. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

[٤٤] دقت کنید: در ترجمهٔ فارسیِ «مفعول مطلق تأکیدی» از قیدهای تأکیدی مانند: «بی‌گمان»، «حتماً»، «قطعاً» و «واقعاً» **کنار فعل** استفاده می‌کنیم.

DaneshSad دانش صد

مفعول مطلق مصدری از فعلِ جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعلِ جمله است که بر انجامِ فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضافٌ الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی مصدری از فعلِ جمله است که نوع و چگونگی انجامِ فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضافٌ الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی های گوناگون زبانی است و ترجمهٔ صحیح به سیاقِ عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینهٔ ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

در کتاب عربی پایهٔ دهم با مصدرهایی با قاعده، بر این وزن‌ها آشنا شدید:

اِفتِعال، اِستِفعال، اِنفِعال، إفعال، تفعیل، تَفَعُّل، تَفاعُل، مُفاعَلَة؛ مثال:

باب	ماضی	مضارع	مصدر
اِفتِعال	اِفْتَخَرَ	یَفْتَخِرُ	اِفْتِخار
اِستِفعال	اِسْتَخْدَمَ	یَسْتَخْدِمُ	اِستِخدام
اِنفِعال	اِنْسَحَبَ	یَنْسَحِبُ	اِنْسِحاب
إفعال	أَرْسَلَ	یُرْسِلُ	إرسال

باب	ماضی	مضارع	مصدر
تفعیل	عَلَّمَ	یُعَلِّمُ	تَعلیم
تَفَعُّل	تَقَدَّمَ	یَتَقَدَّمُ	تَقَدُّم
تَفاعُل	تَعارَفَ	یَتَعارَفُ	تَعارُف
مُفاعَلَة	ساعَدَ	یُساعِدُ	مُساعَدَة

اکنون با چند مصدر که در هشت گروهِ یاد شده نیستند و بی قاعده‌اند[۴۵]، آشنا شوید:

ماضی	مضارع	مصدر
صَبَرَ	یَصبِرُ	صَبْر
ذَکَرَ	یَذْکُرُ	ذِکْر
عَرَفَ	یَعْرِفُ	مَعْرِفَة
رَغِبَ	یَرْغَبُ	رَغْبَة
فَتَحَ	یَفْتَحُ	فَتْح

ماضی	مضارع	مصدر
جَلَسَ	یَجْلِسُ	جُلوس
خَرَجَ	یَخْرُجُ	خُروج
طافَ	یَطوفُ	طَواف
نامَ	یَنامُ	نَوْم
عاشَ	یَعیشُ	عَیْش

از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعلِ جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است.

[۴۵] مصدرهای ثلاثی مجرّد بی‌قاعده‌اند .در اصطلاح گفته می‌شود این مصدرها «سَماعی» اند؛ یعنی شنیداری هستند که با مراجعه به معجم و کتب عربی قابل دریافت هستند.

کم‌اِخْتَبِرْ نَفسَکَ: اِنْتَخِبِ التَّرجَمَةَ الصَّحیحَةَ، ثُمَّ عَیِّنِ الْمَفعولَ الْمُطْلَقَ، وَ اذْکُرْ نَوْعَهُ.

۱- ﴿فَاصْبِرْ صَبْراً جَمیلاً﴾ المَعارج: ۵
الف. قطعاً شکیبایی کن.☐ — صَبْراً: مفعول مطلق نوعی
ب. به زیبایی صبر کن.☑

۲- ﴿... اُذْکُروا اللّهَ ذِکْراً کَثیراً﴾ الأحزاب: ۴۱
الف. خدا را همیشه یاد کنید.☐ — ذِکْراً: مفعول مطلق نوعی
ب. خدا را بسیار یاد کنید.☑

۳- ﴿کَلَّمَ اللّهُ موسَی تَکلیماً﴾ النّساء: ۱۶۴
الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت.☑ — تَکلیماً: مفعول مطلق تأکیدی
ب. خدا با موسی سخنی گفت.☐

۴- ﴿وَ نُزِّلَ الْمَلائِکَةُ تَنزیلاً﴾ الفرقان: ۲۵
الف. و مانند ملائک فرود آمدند.☐ — تَنزیلاً: مفعول مطلق تأکیدی
ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.☑

مفعول مطلق (ـَـ اً) — قیدی که نظر به فعل دارد

- برای تاکید وقوع فعل ← **مفعول مطلق تاکیدی** ← اً
- برای بیان کیفیت وقوع فعل ← **مفعول مطلق نوعی یا بیانی** ← اً + صفت / ـَ + مضاف الیه

بیشتر بدانیم:

۱) **مفعول مطلق، مصدر به شکل (ـَـ اً)از فعلِ جمله و هم باب فعل است.**

به شکل «**مثنی و جمع و همراه ال**» به کار نمی رود.

أنتَ الّذي قدّرتَ کلّ شيءٍ ..... . (قادراً – مُقتدراً – قدراً – **تقديراً**)

ألبسَ أبي عمّي **لباساً**. پدرم بر عمویم لباسی را پوشاند.

ألبس: فعل/أب: فاعل/عمّ: مفعول۱/ لباساً: مفعول۲

لباسا: مفعول مطلق نیست(مفعول مطلق باید مصدر فعل باشد: ألبس یُلبِسُ إلباساً)

وَ أنا واثِقٌ أنَّ کُلَّ کاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نابلیون **بِأَوْصافٍ** لا تُشْبِهُ أَوْصافَ الْکُتّابِ الْآخَرینَ.

و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای ناپلئون را به صفت‌هایی وصف کرده که شبیه صفت‌های نویسندگان دیگر نیست.

«أوصافٍ»: مفعول مطلق نیست(مفعول مطلق باید مصدر فعل و منصوب باشد و جمع نباشد: وصف یَصِفُ وَصْفاً)

۲) **ترجمه مفعول مطلق**

الف) مفعول مطلق تاکیدی به صورت قید تاکیدی «حتما، قطعا، بی‌گمان» کنار فعل می‌آوریم ولی «إنَّ»در ابتدای جمله ترجمه می‌شود.

إنّ اللّهَ أنزلَ القرآنَ علی النبيِّ(ص). — نُزِّلَ القرآنُ علی النّاسِ **تنزیلاً**.

بی‌گمان خداوند قرآن را بر پیامبر (ص) نازل کرد. — قرآن بر مردم **قطعا** نازل شد.

چگونگی ترجمه با وجود دو تاکید «إنَّ» و«مفعول مطلق تأکیدی»:

﴿إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْقُرآنَ تَنزیلاً﴾ الإنسان:۲۳ در حقیقت ما قرآن را بر تو **قطعاً** فرو فرستادیم. فولادوند

ب) مفعول مطلق نوعی اگر مضاف باشد، به صورت قیدِ «مانندِ، همچون» کنار مضاف الیه ترجمه می‌شود.

فَطافَ بِالْبَیْتِ **طَوافَ الْأَعاظِمِ**: و خانهٔ [خدا] را **همچون بزرگان** طواف کرد.

ج) مفعول مطلق نوعی + صفت مفرد← نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست و فقط صفت به صورت «قیدِ» ترجیحاً کنار فعل ترجمه می‌شود.

فَاسْتَلَمَ الحجرَ **اسْتِلاماً سَهْلاً**: و [او]حجر الأسود را **به آسانی** مسح کرد.

أنَا أَعْرِفُهُ **مَعرِفَةً جَيِّدَةً**: من او را **خوب** می‌شناسم.

﴿إِنَّا فَتَحْنا لَكَ **فَتْحاً مُبيناً**﴾ الفتح:۱ بی‌گمان ما برایت **آشکارا (بطور آشکار)** فتح کردیم. (فتحی آشکار کردیم)

د) مفعول مطلق نوعی + جمله وصفیه← مفعول مطلق به صورت «به گونه‌ای که، آنگونه که ، که و ...» ترجمه می‌شود.

يُؤثِّرُ الكتابُ في نفسِ قارِئِهِ **تأثيراً يظهرُ** في آرائِهِ: کتاب در وجود خواننده‌اش **به گونه ای** تأثیر می‌گذارد **که** در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.

يُؤثِّرُ الكتابُ في نفسِ قارِئِهِ **تَأثيراً عَميقاً يَظْهَرُ** في آرائِهِ. کتاب تأثیر **ژرفی** در وجود خواننده‌اش می‌گذارد **که** در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.

۳) **اگر بعد از مفعول مطلق، «جارّ و مجرور/ حروف عطف و فـ ثمّ ... / کلمه پرسشی/ إنّ » بیاید، مفعول مطلق از نوع تاکیدی است.**

نزّلَ اللّهُ القرآنَ **تنزيلاً** لهدايـة الإنسان. خداوند قرآن را برای هدایت انسان **قطعا** نازل کرد.

عيِّنِ المفعول المطلق:

۱) كان كلامي في هذا الموضوع **كلامَ** الحقّ! ←**كلامَ: خبر كان**

۲) اِنسحبَ العدوُّ في نهايـة **خاسراً**! ←**خاسراً: حال**

۳) المرأة الشجاعـة قاتلتِ الأعداءَ **قتالاً** عجيباً! ←**قتالاً (مصدر دیگر باب مفاعلة است): مفعول مطلق نوعی** ☑

۴) حاولتُ للرياضـة بعد **محاولـة** كثيرةٍ في الدرس! ←**محاولة: مضاف اليه**

اَلتَّمارينُ

اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْعِبـارَةَ الْفارِسـيَّةَ الْقَريبـَةَ مِنَ الْعِبارَةِ الْعَربيَّةِ في الْمَعنىٰ.

۱- لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُم حَتَّى يُحِبَّ لِأخيهِ ما يُحِبُّ لِنَفسِـهِ. رَسولُ اللهِ ﷺ

۲- إذا أَنتَ أَكْرَمْتَ الْكَريمَ مَلَكْتَـهُ وَ إنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئيمَ[۱] تَـمَـرَّدا[۲]. اَلْمُتَنَبّي

۳- اَلْعاقِلُ يَبني بَيتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَ الْجاهِلُ يَبنيهِ عَلَى الرَّملِ[۳]. مَثَلٌ

۳- اِدَّعَى[۳] الثَّعْلَبُ شَيْئاً وَ طَلَب قيلَ هَلْ مِنْ شاهِدٍ قالَ الذَّنَب مَثَلٌ

۴- مَنْ سَعىٰ رَعىٰ[۴]، وَ مَنْ لَزِمَ الْـمَنامَ[۵] رَأَى الْأَحلامَ[۶]. مَثَلٌ

۵- إذا أَرادَ اللّهُ هَلاكَ النَّمْلَةِ، أَنبَتَ[۷] لَـها جَناحَيـنِ. مَثَلٌ

۶- مُدَّ[۸] رِجْـلَـكَ عَلَى قَدرِ كِـسائِـكَ[۹]. مَثَلٌ

۷- عِندَ الشَّدائِدِ[۱۰] يُعْرَفُ الْإخْوانُ. مَثَلٌ

DaneshSad دانش صد

DaneshSad دانش صد

❽ دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی

❷ چو با سِفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کِبر و گردن کشی سعدی

❻ آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پَرَش سعدی

❸ به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی

❶ هر آن چیز کانَت نیاید پسند تنِ دوست و دشمن بدان در مبند فردوسی

❹ ز روباهی بپرسیدند احوال ز معروفان گواهش بود دنبال عطّار

❺ هر کـه رَوَد چَـرَد و هـر کـه خُـسبـد خواب بـیـنـد. انوشیروان

❼ پـایت را به انـدازهٔ گـلـیـمـت دراز کـن. مثل فارسی

.....

۱- اَللَّئیم: فرومایه ۲- تَمَـرَّدَ: نافرمانی کرد = عصیٰ ۳- اَلرَّمْل: شن ۴- اِدَّعی: ادّعا کرد ۵- رَعی: چرید
۶- لَزِمَ الْـمَنامَ: خوابید (لَزِمَهُ: بدو آویخت و رهایش نکرد + اَلْمَنام: خواب) ۷- اَلْأَحلام: رؤیاها «مفرد:اَلْحُلم»
۸- أَنبَتَ: رویانید ۹- مُدَّ: دراز کن (ماضی: مَدَّ/ مضارع: یَـمُدُّ) ۱۰- اَلْکِساء: جامه = لِباس، مَلْبَس
۱۱- اَلشَّدائِد: سختی‌ها «مفرد: اَلشَّدیدَة»

۱- لا یُؤْمِنُ أَحَدُکُم حَتّی یُحِبَّ لِأخیهِ ما یُحِبُّ لِنَفسِـهِ. رَسولُ اللهِ ﷺ

کسی از شما ایمان نمی‌آورد تا اینکه آنچه برای خودش دوست دارد، برای برادرش دوست بدارد.

هر آن چیز کانَت نیاید پسند تنِ دوست و دشمن بدان در مبند فردوسی

۲- إذا أَنتَ أَکْرَمْتَ الْکَریمَ مَلَکتَـهُ وَ إنْ أَنْتَ أَکرَمتَ اللَّئیمَ تَـمَـرَّدا. اَلْمُتَنَبّي

اگر شخص کریم و بخشنده را گرامی بداری، صاحب او می شوی و اگر شخص فرومایه را گرامی بداری، نافرمانی می‌کند.

چو با سِفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کِبر و گردن کشی سعدی

۳- اَلْعاقِلُ یَبني بَیتَهُ عَلَی الصَّخْرِ وَ الْجاهِلُ یَبنیهِ عَلَی الرَّمْلِ. مَثَلٌ

عاقل خانه‌اش را روی صخره و نادان خانه‌اش را روی شن می‌سازد.

به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی

۴- اِدَّعَی الثَّعْلَبُ شَیْئاً وَ طَلَب قیلَ هَلْ مِنْ شاهِدٍ قالَ الذَّنَب مَثَلٌ

روباه چیزی را ادعا کرد و خواست؛ گفته شد: آیا شاهدی داری؟ گفت: دُم

ز روباهی بپرسیدند احوال ز معروفان گواهش بود دنبال عطّار

۵- مَنْ سَعیٰ رَعیٰ، وَ مَنْ لَزِمَ الْـمَنامَ رَأَی الْأَحلامَ. مَثَلٌ

هر کس برود می‌چرد و هر کس بخوابد رویاها می‌بیند.

هر کـه رَوَد چَـرَد و هـر کـه خُـسبـد خواب بـیـنـد. انوشیروان

۶- إذا أَرادَ اللّٰهُ هَلاکَ النَّمْلَةِ، أَنبَتَ لَـها جَناحَیـنِ. مَثَلٌ

هرگاه خدا مرگ مورچه را بخواهد، برایش دو بال می رویاند.

آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پَرَش سعدی

DaneshSad دانش صد

۷- **مُدَّ رِجْلَكَ عَلَى قَدرِ كِسائِكَ.** مَثَل
پایت را به اندازهٔ جامه‌ات، دراز کن.
پایت را به اندازهٔ گلیمت دراز کن. مثل فارسی
۸- **عِندَ الشَّدائِدِ يُعْرَفُ الْإِخْوانُ.** مَثَل
دوستان هنگام سختی‌ها شناخته می‌شوند.
دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی

●اَلتَّمرينُ الثّاني:

أ. عَيِّنِ اسْمَ الْفاعِلِ وَ اسْمَ الْمُبالَغَةِ وَ اسْمَ التَّفضيلِ فِي الْحَديثَيْنِ التّاليَيْنِ.

ب. أُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإعرابيَّ لِما تَحْتَهُ خَطٌّ.

۱- إنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لا يَنْبُتُ فِي الصَّفا فَكَذٰلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ [الْإنسانِ] الْمُتَواضِعِ وَ لا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ [الْإنسانِ] الْمُتَكَبِّرِ الْجَبّارِ، لِأَنَّ اللّٰهَ جَعَلَ التَّواضُعَ آلَةَ الْعَقلِ وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ. (تُحَفُ الْعُقول، ص۳۹۶) اَلْإمامُ موسَى الْكاظِمُ عَلَيْهِ السَّلامُ
جَعَلَ : وَضَعَ
کِشت در دشت می‌روید، و بر تخته‌سنگ نمی‌روید و همچنین حکمت، در دلِ [انسان] فروتن ماندگار می‌شود و در دلِ [انسانِ] خودْبزرگ‌بینِ ستمگر ماندگار نمی‌شود؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خِرد و خودْبزرگ‌بینی را ابزار نادانی قرار داده است.

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنّاسِ إماماً فَلْيَبْدَأْ بِتَعليمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعليمِ غَيرِهِ وَلْيَكُنْ تَأديبُهُ بِسيرَتِهِ قَبْلَ تَأديبِهِ بِلِسانِهِ؛ وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُها أَحَقُّ بِالْإجلالِ مِنْ مُعَلِّمِ النّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ. مِنهاجُ الْبَراعَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلاغَةِ (خویی) ج۲۱، ص۱۰۷
هر کس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری، آموزش خودش را آغاز کند و باید ادب‌آموزی‌اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب‌آموزندهٔ خویشتن از آموزگار و ادب‌آموزندهٔ مردمان در گرامی‌داشت شایسته‌تر است.

◈ **أ. اسْمَ الْفاعِلِ:** (الْمُتَواضِعِ، الْمُتَكَبِّرِ، مُعَلِّمُ، مُؤَدِّبُ) / **اسْمَ الْمُبالَغَةِ:** (الْجَبّارِ) / **اسْمَ التَّفضيلِ:** (أَحَقُّ)
◈ **ب. السَّهْلِ:** مجرور به حرف جرّ/ **الْحِكْمَةُ:** مبتدا / **الْجَبّارِ:** صفت /**التَّواضُعَ:** مفعول/ **الْجَهْلِ:** مضاف اليه
نَفْسَ: مفعول/ **لِلنّاسِ:** جارّ و مجرور / **نَفْسِ:** مضاف اليه/ **مُعَلِّمُ:** مبتدا/ **أَحَقُّ:** خبر/ **الْإجلالِ:** مجرور به حرف جرّ/ **النّاسِ:** مضاف اليه

●اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: عَيِّنِ الْجوابَ الصَّحيحَ؛ ثُمَّ تَرْجِمْهُ.

۱- مضارع تَذَكَّرَ(به یاد آورد):	يَتَذَكَّرُ●	يُذَكِّرُ○	يَذْكُرُ○	به یاد می‌آورَد
۲- مصدر عَلَّمَ(یاد داد):	عِلْم○	تَعْليم●	تَعَلُّم○	یاد دادن
۳- ماضی مُجالَسَة(همنشینی کردن):	جَلَسَ○	أَجْلَسَ○	جالَسَ●	همنشینی کرد
٤- مصدر اِنْقَطَعَ(بریده شد):	تَقطيع○	اِنْقِطاع●	تَقاطُع○	بریده شدن

۵- امر تَقَرَّبَ(نزدیک شد): تَقَرَّبْ● قَرِّبْ○ اِقْتَرِبْ○ نزدیک شو....

٦- مضارع تَقاعَدَ(بازنشست شد): يُقْعِدُ○ يَتَقاعَدُ● يَقْتَعِدُ○ بازنشست می‌شود

۷- امر تَمْتَنِعُ(خودداری می‌کنی): اِمْنَعْ○ مانِعْ○ اِمْتَنِعْ● خودداری کن

۸- ماضی يَسْتَخْرِجُ(خارج می‌کند): أَخْرَجَ○ تَخَرَّجَ○ اِسْتَخْرَجَ● خارج کرد.....

۹- وزن اِسْتَمَعَ: اِفْتَعَلَ● اِسْتَفْعَلَ○ اِنْفَعَلَ○ حروف اصلی: س م ع

۱۰- وزن اِنْتَظَرَ: اِفْتَعَلَ● اِنْفَعَلَ○ اِسْتَفْعَلَ○ حروف اصلی: ن ظ ر

●اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: عَيِّنْ كَلِمَةً مُناسِبَةً لِلْفَراغِ.

۱- اَلْحُجّاجُ ..... مَرّاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللّٰهِ لِأَداءِ مَناسِكِ الْحَجِّ.

يَطْرُقونَ☐ يَطْرُدونَ☐ يَطْبَخُونَ☐ يَطُوفونَ☑

حاجیان بارها دور خانهٔ خدا برای به جا آوردن مناسک حج (طواف می کند).

۲- لَوَ لا الشُّرطيُّ لَاشْتَدَّ ..... أَمامَ الْمَلْعَبِ الرّياضيِّ.

الِازْدِحامُ☑ اَلزُّبْدَةُ☐ اَلزَّلَلُ☐ اَلزَّيْتُ☐

اگر پلیس نبود (شلوغی) روبه‌روی ورزشگاه شدّت می‌گرفت.

۳- .....كُنْتُ أَمْشي، رَأَيْتُ حادِثاً في ساحَةِ الْمَدينَةِ.

عِنْدَ☐ جانِباً☐ بَينَما☑ بَيْنَ☐

(در حالی که) داشتم راه می‌رفتم، حادثه‌ای را در میدان شهر دیدم.

٤- رَفَعَتِ الْفائِزَةُ الْأُولىٰ فِي الْمُباراةِ ..... إيران.

عُشْبَ☐ عَلَمَ☑ عَرَبَةَ☐ عَباءَةَ☐

برندهٔ نخست در مسابقه، (پرچم) ایران را برافراشت یا بلند کرد.

۵- اَلْحاجُّ ..... الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّريفَةِ.

اِسْتَعانَ☐ اِسْتَمَعَ☐ اِسْتَطاعَ☐ اِسْتَلَمَ☑

حاجی حجر الاسود رادر کعبهٔ شریف (مسح کرد).

بیشتر بدانیم: «استعان (ع و ن)و استطاع (ط و ع)» از باب استفعال و «استمع (س م ع) و استلم (س ل م)» از باب افتعال هستند.

● اَلتَّمرينُ الْخامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ.

(هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ ... ؟) آیا می‌دانی که .... ؟

۱- ... الْمُغولَ اسْتَطاعوا أَنْ يَهْجُموا عَلَى الصّينِ هُجوماً قاسياً عَلىٰ رَغْمِ بِناءِ سورٍ[1] عَظيمٍ حَوْلَها؟!

مغول‌ها با وجود ساختنِ دیواری بزرگ دور چین توانستند به آن حمله سختی کنند؟!

DaneshSad دانش صد

۲- ... تَلَفُّظَ «گ» وَ «چ» وَ «ژ» مَوجودٌ فِي اللَّهجاتِ الْعَرَبيَّةِ الدّارِجَةِ [۲] كَثيراً؟!
تلفظ «گ» و «چ» و «ژ» در لهجه‌های عامیانهٔ عربی بسیار زیاد وجود دارد؟!

۳- ... الْحوتَ يُصادُ لِاسْتِخْراجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصناعَةِ مَوادِّ التَّجْميلِ[۳]؟!
نهنگ برای درآوردنِ روغن را از جگرش(کبدش) برای ساخت موادّ آرایشی صید می‌شود؟!

۴- ... اَلْخُفّاشَ هُوَ الْحَيَوانُ اللَّبونُ الْوَحيدُ الَّذي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيَرانِ[۴]؟!
خفّاش تنها جاندار پستانداری است که می‌تواند پرواز کند؟!(قادر به پرواز است)

۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعالَمِ يَفوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِـمَليونِ مَرَّةٍ تَقريباً؟!
تعداد مورچگان در جهان نزدیک به یک میلیون بار بیشتر از تعداد آدمیان است؟!

۶- ... طيسفون الْواقِعَةَ قُرْبَ بَغداد كانَتْ عاصِمَةَ [۵] السّاسانيّينَ؟!
صفت
تیسفونِ واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان بود؟!

۷- ... حَجمَ دُبِّ الْباندا [۶] عِنْدَ الْوِلادَةِ أَصْغَرُ مِنَ الْفَأْرِ؟!
اندازهٔ خرس پاندا هنگام ولادت کوچک‌تر از موش است؟!

۸- ... الزَّرافَةَ بَكْماءُ لَيْسَتْ[۴۶] لَها أَحْبالٌ صَوتيَّةٌ [۷]؟!
زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد؟!

۹- ... وَرَقَةَ الزَّيتونِ رَمزُ [۸] السَّلامِ؟!
برگ زیتون نماد صلح است؟!

.....

۱- **اَلسّور:** دیوار
۲- **اَلدّارِجَة:** عامیانه
۳- **مَوادُّ التَّجْميلِ:** موادّ آرایشی
۴- **اَلطَّيَران:** پرواز، پرواز کردن
۵- **اَلْعاصِمَة:** پایتخت «جمع: اَلْعَواصِم»
۶- **دُبُّ الْباندا:** خرس پاندا
۷- **اَلْأَحْبالُ الصَّوتيَّةُ :** تارهای صوتی «اَلْأَحْبالُ: جمع/ الْحَبْل: مُفرَد»
۸- **اَلرَّمْز:** نماد، سمبل «جمع: اَلرُّموز»

● **اَلتَّمرينُ السّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التّالِيَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإعرابِيَّ لِما تَحْتَهُ خَطٌّ.**

اَلسَّمَكُ الْمَدفونُ

يوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمكِ في إفْريقيا يَسْتُرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفافِ[۱] في غِلافٍ[۲] مِنَ الْمَوادِّ الْمُخاطيَّةِ الَّتي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطّينِ، ثُمَّ يَنامُ نَوْماً عَميقاً أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لا يَحْتاجُ إِلَى الْماءِ وَ الطَّعامِ وَ الْهَواءِ احتِياجَ الْأَحْياءِ؛ وَ يَعيشُ داخِلَ حُفْرَةٍ صَغيرَةٍ في انْتِظارِ نزُولِ الْمَطَرِ، حَتّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلافِ خُروجاً عَجيباً. أَمّا الصَّيّادونَ الْإفْريقيّونَ فَيَذْهَبُونَ إِلىٰ مَكانِ اخْتِفاءِهِ قَبْلَ نزُولِ الْمَطَرِ وَ يَحْفِرونَ التُّرابَ الْجافَّ [۳] لِصَيْدِهِ.

صفت صفت۲ یا نایب مفعول فیه

۱- **اَلْجَفاف:** خشکی ۲- **اَلْغِلاف:** پوشش ۳- **اَلْجافّ:** خشک

[۴۶] نکته: «لیست» جمله بعد از نکره، وصفیه نیست؛ چون بکماء اسم معناست و صفت نمی پذیرد؛ بکماء، خبر اول أنّ و لیست، خبر دوم أنّ است.

DaneshSad دانش صد

نوعی ماهی در آفریقا وجود دارد که هنگام خشکسالی(خشکی)،خودش را در پوششی از مواد لزجی(مخاطی) که از دهانش خارج می‌شود، پنهان می‌کند؛ و خودش را زیر گِل (خاک رس) دفن می‌کند؛ سپس بیش‌تر از یکسال بطور عمیق می‌خوابد(خوابی ژرفناک فرو می‌رود)، و به آب و خوراک و هوا همچون زندگان نیاز ندارد؛ و داخل گودالی (چاله‌ای) کوچک چشم به راهِ بارش باران بسر ـ می‌برَد (زندگی می‌کند)، تا اینکه از آن پوشش بطور عجیب بیرون بیاید. شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به جای (محلّ) پنهان شدن او می‌روند و خاک خشک را برای صید آن می‌کَنَند (می‌کاوند).

◈ **نَفْسَ**: مفعول/ **نَوْماً**: مفعول مطلق نوعی/ **سَنَةٍ**: مجرور به حرف جرّ/ **احْتِياجَ**: مفعول مطلق نوعی/ **الْمَطَرِ**: م ضاف الیه/ **خُروجاً**: مفعول مطلق نوعی/ **الصَّيّادونَ**: فاعل / **الْجافّ**: صفت

● اَلتَّمرينُ السّابِعُ: عَيِّنْ الْمَحَلَّ الْإعرابِيَّ لِلْكَلِماتِ الَّتي تَحتَها خَطٌّ.

مفعول مطلق نوعی صفت
١- ﴿إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبيناً﴾ الفَتح:١
بی‌گمان برایت بطور آشکار فتح کردیم. (فتحی آشکار کردیم)

مفعول مفعول مطلق تاکیدی
٢- ﴿إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرآنَ تَنزيلاً﴾ الإنسان:٢٣
در حقیقت ما قرآن را بر تو قطعاً فرو فرستادیم. فولادوند (به تدریج نازل کردیم)

فاعل جارّ و مجرور مستثنی
٣- يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإنْفاقِ إلّا الْعِلْمَ؛ فَإنَّهُ يَزيدُ.
هر چیزی با انفاق کم می شود بجز علم؛ زیرا آن زیاد می‌شود.

فاعل مفعول مطلق نوعی مضاف الیه مفعول مطلق نوعی مضاف الیه
٤- يَعيشُ الْبَخيلُ في الدُّنيا عَيْشَ الْفُقَراءِ وَ يُحاسَبُ في الْآخِرَةِ مُحاسَبَةَ الْأَغنياءِ.
فرد خسیس در دنیا مانندِ فقیران زندگی می‌کند و در آخرت مانندِ ثروتمندان محاسبه می‌شود.

● اَلتَّمرينُ الثّامِنُ: عَيِّنِ الْمُتَرادِفَ وَ الْمُتَضادَّ. (= ≠)

کلمات	ترجمه	کلمات	ترجمه
١- سُهولَةَ ..≠.. صُعوبَةَ	آسانی ≠ سختی	٩- كِساء ..=.. لِباس	لباس، جامه
٢- اِختِفاء ..≠.. ظُهور	پنهان شدن ≠ آشکار شدن	١٠- حَياة ..=.. عَيْش	جان، زندگی
٣- اِستَطاعَ ..=.. قَدَرَ	توانست	١١- سَلام ..=.. صُلح	صلح، سلامتی
٤- واثِق ..=.. مُطمَئِنّ	مطمئن	١٢- بُنيان ..=.. بِناء	ساختمان
٥- فَرِح ..=.. مَسرور	شادی	١٣- رَخُصَ ..≠.. غَلا	ارزان شد ≠ گران شد
٦- نُزول ..≠.. صُعود	فرود آمدن ≠ بالا رفتن	١٤-أعانَ ..=.. نَصَرَ	یاری کرد
٧- غِذاء ..=.. طَعام	خوراک	١٥- سَهِرَ ..≠.. نامَ	شب را نخوابید و بیدار ماند≠ خوابید
٨- ضاقَ ..≠.. اِتَّسَعَ	تنگ شد ≠ فراخ شد	١٦- دار ..=.. بيت	خانه

DaneshSad
دانش صد

کاملترین مترادف و متضادهای درس به درس

الدرس الاوّل	
مترادف یا متضاد	ترجمه
حنيف = مُوحِّد	یکتاپرست
طريقَة = سيرَة	راه و روش
تجنُّب = اِبْتِعَاد = اِجْتِنَاب ≠ اِقْتِراب	دوری کردن ≠ نزدیک شدن
(حَسِبَ = ظَنَّ = زَعَمَ) ≠ (أيقَنَ)	گمان کرد ≠ یقین کرد
سُدى = عَبَثْ	بیهوده
أرسَل = بَعَثَ	فرستاد
يُبَيِّنُ = يُظهِرُ	آشکار می‌کند
الْحقّ ≠ الْباطل	حق ≠ بیهوده
حدَّثَ = تَحَدَّثَ = تَكَلَّمَ	سخن گفت
(صِراع = نِزاع) ≠ سِلْم	کشمکش ≠ صلح و آرامش
الْكافِر ≠ الْمؤمِن	بی‌ایمان ≠ با ایمان
رجع = عاد	بازگشت
أحضَرَ = جَلَبَ	آورد
جاء بـ = أتى بـ	آورد
إله = ربّ = معبود	خدا
نصر = أعان = ساعد	یاری کرد
سأل ≠ أجاب	پرسید ≠ پاسخ داد
الهَدَف = غاية	هدف
بَعْث = قيامة	رستاخیز
مُقاتَلَة، قِتال = حَرْب = مَعرَكة	جنگ
بنيان = بِناء	ساختمان
مرصوص = سديد	استوار
عِلْم ≠ جهْل	دانایی، دانش ≠ نادانی
أغنى ≠ أفقَر	بی نیاز کننده‌تر ≠ نیازمندتر
خير ≠ شَرّ	بهتر ≠ بدتر
فِعْل = عَمَل	انجام دادن، کار
(أجْمَل = أحْسَن= أفْضَل) ≠ (أسْوَأ = أقْبَح)	(بهتر، زیباتر) ≠ (بدتر، زشت‌تر)
سَبَّ ≠ شاتَمَ	دشنام داد
يَسْتوي = يُساوِي	برابر است
(عريض = واسِع) ≠ ضَيِّق	پهناور ≠ باریک
مُكْرَم = عزيز	گرامی
الدّار = الْبَيْت	خانه

DaneshSad
دانش صد

طَعام = غِذاء	خوراک
فَقْر ≠ غِنَى	نیازمندی ≠ بی نیازی
(المَساكين = الفُقَراء) ≠ الأغنياء	نیازمندان ≠ **ثروتمندان**
(المِسكين = الفَقير) ≠ الغَنيّ	نیازمند ≠ **بی نیاز، ثروتمند**
عَداوَة ≠ صَداقة	دشمنی ≠ دوستی
أخذ ≠ أعطَى	گرفت ≠ داد
(جَلَسَ = قَعَدَ) ≠ (قام = وقَفَ = نَهَضَ)	نشست ≠ **برخاست**
ضَعْ = اِجْعَلْ	قرار بده
طالب = تلميذ = متعلِّم	دانش‌آموز
فلّاح = مُزارع = زارع	کشاورز
يَبْكي ≠ يَضْحَكُ	گریه می‌کند ≠ می خندد
قُرْب ≠ (بُعْد = هَجْر)	نزدیکی ≠ **دوری**
عُشّ = وَكْنة	لانه
أمام ≠ (وراء = خَلْف)	روبرو ≠ **پشت**
تأكّد = إطمئنّ	مطمئن شد
حيلة = خِداع	حیله، فریب، چاره‌اندیشی
اَلْعَدوّ ≠ اَلصّديق	دشمن ≠**دوست**
(حياة = عَيْش) ≠ مَوْت	مرگ ≠ **زندگی**
بَغْتَة = فَجْأة	ناگهان

الدرس الثانی	
استطاع = قدر	توانست
مُعَزَّز = مُكَرَّم	گرامی
أسْرة = عائِلَة = أهْل	خانواده
نظَرَ = لاحَظَ = شاهدَ = رأى	دید
أعيُن = أبصار	دیده‌ها
حينما = عندما	وقتی‌که
(مرّة = تارة = أحيانا) ≠ (أبدا = دائما)	یکبار ≠ **همیشه**
عامّ = سَنَة	سال
ماضٍ ≠ (قادِم = آتٍ)	گذشته ≠ **آینده**
بالتأكيد = بالطّبع	البته، مطمئنا
غار = كَهْف	غار، پناهگاه
أولى ≠ أخْرى	نخستین ≠ **آخرین**
أتَمَنّى = أرجو	آرزو دارم
سَعْي = اجتهاد = مُحاوَلَة	تلاش
مسرور ≠ محزون	خوشحال ≠ **ناراحت**
ابن = ولد	پسر
متأخّر ≠ مُتقدِّم	دیر، دیررس ≠ پیشرو

DaneshSad دانش صد

(فَرِحَ = مَسرور) ≠ (حزین، مَحزون)	**خوشحال ≠ ناراحت**
دؤوب = **مُجِدّ**	با پشتکار، کوشا
جالِس ≠ **واقِف**	نشسته ≠ **ایستاده**
الأعْلی ≠ **الأسْفَل**	بالا، برترین ≠ **پایین، پست‌ترین**
مُبَشرین ≠ **مُنذِرین**	مژده دهندگان ≠ **بیم دهندگان**
صادِق ≠ **کاذِب**	راستگو ≠ **دروغگو**
(صَدیق = حبیب = ولیّ) ≠ عَدوّ	دوست ≠ **دشمن**
مُصَلِّح ≠ **مُخَرِّب**	تعمیرکار ≠ **خرابکار**
تَصلیح ≠ **تَخریب**	تعمیر کردن ≠ **خراب کردن**
أمس ≠ **غد**	دیروز ≠ **فردا**
الدُّنیا ≠ (الآخِرَة = العُقبی)	دنیا ≠ **آخرت**
الحَسَنَة ≠ **السیِّئَة**	کار نیک، خوبی ≠ کار بد، بدی، گناه
خُرُوج ≠ **دُخُول**	خروج ≠ **ورود**
أعجَب = **أغرَب**	عجیب‌ترین
فَوْق ≠ **تَحْت**	بالا ≠ **زیر**
مصائب = **شدائد**	سختی‌ها
حيّ ≠ **مَیت**	زنده ≠ **مرده**
(صَعْبة = = قاسیة = شَدیدة) ≠ (سَهْلة = یسیر)	سخت ≠ **آسان**
کِبار ≠ صِغار / مفردشان کبیر ≠ صغیر	بزرگان ≠ **کودکان / بزرگ ≠ کوچک**
(أموات = مَوتی) ≠ أحیاء	مردگان ≠ **زندگان**
وحید ≠ **معاً**	تنها ≠ **باهم**
(أعاظِم = أکابِر) ≠ أصاغِر	بزرگان، بزرگترها ≠ **کودکان، کوچکترها**

الدرس الثالث	
(جِسم = جِرم = بدن) ≠ (روح)	پیکر ≠ روح
مزایا (مفردها: مَزِیَة) = فوائِد (مفردها: فائِدَة)	برتری‌ها، امتیازات
أنفع ≠ أضرّ	سودمندتر ≠ **زیان‌آورتر**
واثِق = مُتأکِّد = مُطمئِنّ	مطمئن
رُبّ = عَسَی	چه بسا
جَدیر = أهل	شایسته
العِنایة = اِهتِمام	توجه
(أضافَ = زاد) ≠ قلَّ	(افزود = زیاد کرد) ≠ **کم کرد**
أکثَر ≠ أقَلّ	بیشتر ≠ **کمتر**
مُفید ≠ مُضِرّ	سودمند ≠ **زیان‌آور**
قویّ ≠ ضعیف	توانمند ≠ ناتوان
صالة = قاعة	سالن
باکِیَة ≠ ضاحِکَة	گریان ≠ **خندان**
خَشیَة = خوف = رُعْب	پروا = ترس
وعاء(جمع: أوعیَة) = إناء (جمع: آنیَة)	ظرف

DaneshSad دانش صد

DaneshSad دانش صد

ضاق ≠ اتَّسَعَ	تنگ شد ≠ **فراخ شد**
رَخُصَ ≠ غَلا	ارزان شد ≠ **گران شد**
أرخَص ≠ أغلَى	**ارزان‌تر** ≠ **گران‌تر**
رخيص ≠ غالٍ	ارزان ≠ **گران**
الحياة ≠ مَوت	زندگی ≠ **مرگ**
ييأس ≠ يرجو	نا امید می‌شود ≠ **امیدوار است**
رَوْح = رَحْمة	رحمت
خُسْر = ضَرَر	زیان
نافع ≠ مُضِرّ	سودمند ≠ **زیانبار**
مصادر = منابع = ينابيع	منبع‌ها، سرچشمه‌ها
اشترى ≠ باع / شِراء ≠ بيع	خرید ≠ **فروخت / خرید** ≠ **فروش**
والِدة = أمّ	مادر
مُرْعِب = مُخيف	ترسناک
بعيد ≠ قريب	دور ≠ **نزدیک**
تَصغُرُ ≠ تكبُرُ	کوچک می‌شود ≠ **بزرگ می‌شود**
طويل ≠ قصير	دراز ≠ کوتاه
أَشدّ ≠ أقَلّ	بیشتر ≠ **کمتر**
عدوّ= خَصم	دشمن
الجاهِل ≠ العالِم	**نادان** ≠ دانا
صِغَر ≠ كِبَر	کودکی ≠ **بزرگسالی**
(أضعَف=أوهن) ≠ أقوَى	(ناتوان‌تر=سست‌تر) ≠ **تواناتر**
(كتمان = إضمار = سَتْر) ≠ إظهار	مخفی کردن ≠ **آشکار کردن**
أكبَر≠ أصغَر؛ كُبرَى ≠ صُغرَى	**بزرگ‌تر** ≠ **کوچک‌تر**
مَدْح ≠ ذمّ	ستایش ≠ **نکوهش**
عَدْل ≠ جَوْر	برابری ≠ **ستم**
ظالِم ≠ عادِل	ستمگر ≠ **دادگر**

الدرس الرابع	
عَرَفَ ≠ أنكَرَ ، جَهِلَ	شناخت ≠ **ناشناخته شمرد، نشناخت**
الطّاهِر = النَّقيّ	پاکیزه
وُلِد ≠ مات	متولد شد ≠ **مرد**
رَحَلَ = سافَر	کوچ کرد = سفر کرد
مَدَحَ ≠ ذَمَّ	ستایش کرد ≠ **نکوهش کرد**
نال = حصل على	بدست آورد
(سَتَرَ = كَتَمَ) ≠ (أظهَرَ = جَهَرَ بـ)	پنهان کرد ≠ **آشکار کرد**
طاف = دار	طواف کرد، چرخید
وَصَلَ إلى = بَلَغَ	رسید
كَثرة ≠ قِلّة	بسیاری، فزونی ≠ **کمی**

DaneshSad دانش صد

كِبار ≠ صِغار	بزرگان ≠ **کودکان**
كبير ≠ صغير	بزرگ ≠ **کوچک**
(ذَهَبَ = راحَ) ≠ جاء	رفت ≠ **آمد**
العُرْب ≠ العُجْم	عرب ≠ **غیر عرب**
العَرَب ≠ العَجَم	عرب‌ها ≠ **غیر عرب‌ها**
حَدَّثَ = تَكَلَّمَ	سخن گفت
طَرد = إبعاد	راندن، دور کردن
سور = جِدار	دیوار
دارج = عامّيّ	عامیانه، متداول، رایج
نَزَّلَ ≠ رفع	پایین آورد ≠ **بالا برد**
نزول ≠ صعود	پایین آمدن ≠ **بالا رفتن**
(يُحِبُّ = يرغب فيه) ≠ يَكرَهُ	دوست دارد ≠ **نمی‌پسندد**
الكريم ≠ اللئيم	بخشنده ≠ **فرومایه**
تَمَرَّدَ = عَصَى	نافرمانی کرد
كِساء = لباس	جامه
سَهْل≠ (جَبَل = تلّ)	دشت ≠ **کوه**
مُتكَبِّر ≠ مُتواضِع	مغرور ≠ **فروتن**
سور = جِدار	دیوار
أبكم، بَكماء ≠ (ناطق=مُتكلِّم)	لال ≠ **سخنگو**
نزول ≠ صُعود	پایین آمدن ≠ **بالا رفتن**
(كَثُرَ = ازدادَ) ≠ (قَلَّ = نَقَصَ)	زیاد شد ≠ **کم شد**
سهولة ≠ صُعوبَة	آسانی ≠ **سختی**
اِختِفاء ≠ ظُهور	ناپدید شدن ≠ **آشکار شدن**
سَهِرَ ≠ (نام = رَقَدَ)	بیدار ماند ≠ **خوابید**
خُلَّة = صَداقَة	دوستی
مَليء، مملوء ≠ فارِغ	پر ≠ **خالی**

DaneshSad دانش صد

الدّرسُ الثّانی		
أَعْضاءُ	عُضو	عضو، اندام
الْحُجّاجَ	حاجّ	زائر[خانهٔ‌خدا]،حاجیّ
دُموعَ	دَمْع	اشک
أَعْيُنِ	عَيْن	چشم - چشمه
خيامَ	اَلْخَيمَة	چادر
الْأَقْوِياءُ	اَلْقَويّ	نیرومند، پرتوان
الْأَقْرِباءِ	اَلْقَريب	خویشاوند
الْأَماكِنَ	اَلْمَكان	جا، محلّ
اَلْأَرْجُل	اَلرِّجْل	پا
اَلْقِمَم	اَلْقِمَّة	قلّه
الْأَسئِلَةِ	اَلسُّؤال	پرسش، خواستن
سادَة	سيّد	سیّد، آقا
قُرَىٰ	قَريَة	روستا
رِجال	رَجُل	مرد
أَيّام	يَوْم	روز
اَلأصدقاء	اَلصَّديق	دوست
مَواقِف	مَوْقِف	ایستگاه
اَلْأَحِبّاء	اَلْحَبيب	دوست، محبوب
اَلأكتاف	اَلْكَتِف،اَلْكِتْف	کتف، شانه
اَلأَسْنان	اَلسِّن	دندان
التّمارين	اَلتَّمرين	تمرین
اَلْمَوادّ	اَلْمادَّة	مادّه، ریشه
اَلْعُمّال	اَلْعامِل	کارگر
تلاميذُ	تِلميذ	دانش‌آموز
اَلْقُدَماء	اَلْقَديم	قدیمی، گذشته
اَلْأسماك	اَلسَّمَك	ماهی
هُواة	هاوي	علاقه‌مند
اَلْفَرائِس	اَلْفَريسَة	شکار
اَلْمَصائب	اَلْمُصيبَة	بدبختی
مَنازِل	مَنزِل	خانه، سرای
الْأموات	اَلْمَيّت	مرده
فَرائِس	فَريسة	شکار
قَرابينَ	قُربان	قربانی، آنچه که در راه خدا ذبح کنند.
أخطاء	خَطأ	خطا، اشتباه
مَطاعِم	مَطعَم	رستوران
شُعَب	شُعْبَة	شاخه
أعاظِم	أَعْظَم	بزرگتر، بزرگ
أَمثلة	مِثال	شبیه، مانند
عُصور	عصر	دوره، عصر

جمع های مکسر درس به درس

الدّرسُ الاوّل		
جمع التكسير	مفرد	ترجمه
شُعوب	اَلشَّعْب	نسل یا نژادی از مردم
اَلْآثارُ	اَلْأَثر	اثر، نشانه
اَلنُّقوش	اَلنَّقْش	کنده‌کاری
الرُّسوم	اَلرَّسم	نقاشی
التَّماثيلِ	اَلتِّمثال	پیکره، مجسمه
اَلشّعائِر الدينيّة	الشَّعيرَة الدينيّة	مراسم، مظاهر عبادت و نیایش
اَلْآلِهَةِ	اَلْإِله	خدا
اَلْقَرابين	اَلْقُربان	قربانی
أَديانِ	دين	دین
اَلْعُصورِ	اَلْعَصْر	دوره، زمانه
اَلْأَنبياءَ	اَلنَّبيّ	پیامبر
أَقْوام	قوم	قوم، گروه
اَلْأَصْنامِ	اَلصَّنَم	بت
اَلْأَعيادِ	اَلْعيد	عید
اَلْفُؤوس	اَلْفَأْس	تبر
اَلْأَكتاف	اَلْكَتِف	کتف، شانه
أَعضاءِ	عُضْو	عضو، اندام
اَلْعِظام	اَلْعَظْم	استخوان
اَلْأَبياتِ	اَلْبَيْت	خانه
اَلْأَحاديثَ	اَلْحَديث	حدیث، سخن، نو
اَلْمَساكينَ	اَلْمِسكين	بیچاره
نُقّادَ	ناقِد	سخن‌سنج،انتقادکننده
دُروسِ	دَرْس	درس
اَلْعُلوم	اَلْعِلْم	دانش
اَلْأَناشيد	اَلْأُنشودَة	سرود
اَلْحُظوظ	اَلْحَظّ	بخت
السُّيّاحُ	اَلسّائِح	گردشگر
فرائِس	اَلْفَريسَة	شکار
فِراخ	فَرْخ	جوجه
شُهَداءِ	شَهيد	شهید، گواه
أَقْوالِ	قَوْل	گفتار
أَعْمالِ	عَمَل	کار

DaneshSad دانش صد

اَلصُّخور	اَلصَّخْرَة	صخره، سنگ سخت و بزرگ
جِبال	جَبَل	کوه
اَلْمَعابِد	اَلْمَعْبَد	پرستشگاه
اَلْأَسماء	اَلْإِسْم	نام
اَلْإِخْوان	اَلْأَخ	دوست، برادر
الدّرسُ الرّابع		
عِباد	عَبْد	بنده
شُعَراء	شاعِر	شاعر
خُلَفاء	خَليفَة	جانشین
جَوائِز	جائِزَة	جائزه
اَلْأُمَراء	أَمير	فرمانده، پیشوا، رهبر
كِبار	كَبير	بزرگ
اَلْحُجّاج	اَلْحاجّ	زائر[خانهٔ‌خدا]،حاجیّ
اَلْأَعاظِم	اَلْأَعْظَم	بزرگتر، بزرگ
اَلْأَولاد	اَلْوَلَد	پسر، فرزند
اَلْأَحلام	اَلْحُلْم	رویا
اَلشَّدائِد	الشَّديدة	سختی‌ها
اَلْإِخوان	اَلْأَخ	دوست، برادر
مَناسِك	مَنْسَك	آداب مناسك حج
اَلْأَحبال	اَلْحَبْل	تار، ریسمان
اَلْعَواصِم	اَلْعاصِمَة	پایتخت
اَلرُّموز	اَلرَّمْز	نماد، سمبل
اَلْمَوادّ	اَلْمادَّة	مادّه، ریشه
اَلْأَحياء	اَلْحَيّ	زنده
اَلْفُقَراء	اَلْفَقير	ندار
اَلْأَغنياء	اَلْغَنيّ	بی نیاز

هدیه کنید

فاتحه ای نثار همه پدر و مادرهایی که از دار دنیا رفته‌اند

و پدر و مادر عزیزم (مهدی خوشخو -مریم خوشخو)

أصنام	صنم	بت
وجوه	وجْه	چهره
أبناء	اِبْن	پسر، فرزند
آلِهَة	إله	خدا
الدّرسُ الثّالث		
اَلْكُتُب	اَلْكِتاب	کتاب، نامه
أطعِمَة	طَعام	غذا
مَزايا	مَزِيَة	امتیاز، برتری
اَلتَّجارِب	اَلتَّجْرِبَة	تجربه، آزمایش
اَلْأُمَم	أمّة	نژادی از مردم، ملت
آلاف	أَلْف	هزار
آراء	رأْي	عقیده، نظر
كُتّاب	كاتِب	نویسنده
أوصاف	وَصْف	توصیف، تعریف
ظروف	ظَرْف	جا-ظروف: شرایط
اَلسَّيّاح	سائِح	گردشگر
اَلْآثار	اَلْأَثَر	اثر، نشانه
اَلْعُلَماء	اَلْعَليم	دانشمند
اَلزُّمَلاء	اَلزَّميل	هم‌شاگردی، همکار
اَلْمَلائِكَة	مَلَأَك	فرشته‌ی آسمانی
أَعْيُن	عَيْن	چشم
مَحارِم	مَحْرُمَة	چیزی که بی **حرمتی** به آن جایز نباشد.
مَسائِل	مَسْأَلَة	مسئله، مطلب
مَصادِر	مَصْدَر	منبع
أنواع	نَوْع	نوع، گونه
اَلصُّحُف	اَلصَّحيفَة	روزنامه
أفكار	فِكْر	فکر، اندیشه
اَلْأَوضاع	اَلْوَضْع	وضع، جا
اَلْأَحوال	اَلْحال	حالت و کیفیت
أفلام	فِلْم	فیلم
أقمار	قَمَر	ماه
أنهار	نَهْر	رود
بَهائِم	بَهيمَة	چارپا
أعلام	عَلَم	پرچم
أصنام	صَنَم	بت
بَرامِج	بَرنامِج	برنامه
حِجارَة	حَجَر	سنگ
اَلْعُمّال	اَلْعامِل	کارگر
فِراخ	فَرْخ	جوجه